



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۴/۱۹



م. اسحاق نگارگر

# می‌کشند پس هستند!



هردم ازین خار شری می‌رسد  
وز بد اینان بتری می‌رسد

در کابل یک انتحاری خود را منفجر کرد و "وآی سل" گفت کار آنان بود (الجزیره) می‌کشند پس هستند!  
"دکارت" فیلسوف معروف فرانسوی هست ذات را از هستی خود ثابت می‌کرد. او اساس فلسفه خود را بر شکاکیت گذاشت و در وجود یا هستی همه چیز شک کرد و بدین نتیجه رسید که آیا این من که در باره هستی همه چیز شک می‌کنم وجود دارم یا نه؟

اگر وجود ندارم پس چه گونه شک می‌کنم و به شعار فلسفی معروف خود رسید که: «فکر می‌کنم پس هستم» یعنی این من که شک می‌کنم فکر یک ذات کامل در ذهن دارم پس آن ذات کامل ضرور باید وجود داشته باشد. هرچند "کانت" فکر او را با این موضوع رد می‌کند که تصور ضرورتاً سبب وجود نمی‌شود یعنی اگر من تصور سی پاره نقره داشته باشم ضرور نیست که آن را بالفعل هم داشته باشم. به هر صورت این رشته سر دراز دارد و من نمی‌خواهم سر خواننده را با این جر و بحث خسته کننده به درد بیاورم؛ من این بحث را برای مقصودی دیگر در اینجا مطرح کرده‌ام و آن اینکه:

از کلیساهای مصر تا مگادیشو و نایجیریا یا به سخن دیگر از جابلسا تا جابلقای دنیای اسلام و غیر اسلام هر مصیبت که روی می‌دهد آی سل یا داعش دست بر سینه میکوبد که «ما بودیم» من نمیدانم که آنان به راستی بوده اند یا همانند آن مرد لافوک که وقتی شب در شهرش دزدی میشد دست بر سینه می‌کوفت که «نرهم په کی و» تا بالاخره شحنه گریبانش را گرفت و قاضی هم چهار سال در زندانش افگند تا بداند که در این دار مکافات حتی لاف بر امر شر زدن نیز کیفر دارد لاف نیرومندی می‌زنند و خود را قهرمان معرکه‌هایی می‌سازند که در آن حضور نداشته‌اند!

اگر روزی قانون و عدالت بر اینان که هر روز شر می‌آفرینند و باز از بد؛ بدتر می‌آفریند دست یابد و در یک محاکمه علنی که همزمان از تلویزیون‌های سراسر جهان زنده پخش شود از اینان مقصود این شر آفرینی متوالی را بپرسند

و بگویند که خداوند رسول کریم را نشانه رحمت بر عالمیان فرستاد شما به چه دلیل ادعای پیروی از آن بزرگمرد را دارید ولی خویشان را به غضب مجسم خدا بر عالمیان بدل کرده اید؟

آن وقت که دست زور و لجاجت های ناشی از زور دیگر دست برتر نیست و اینان به نیروی عقل و استدلال از آنچه انجام داده اند باید دفاع نمایند اینان با کدام استدلال منطقی از این عمل لغو دفاع خواهند کرد؟

من که در توجیه این عمل هیچ راه معقول نمی بینم. یک راه اینست که بگویند: «ما با حریفان زورمند رو به رو شده بودیم که همانند موشی که گریه به دنبالش افتاده باشد از این سوراخ بدان سوراخ پناه می بُردیم و چون زور ما به قصاب زورمند نمی رسید می رفتیم و انتقام خود را از بقال سرکوچه که سال ها با ما محشور بود می گرفتیم. این دلیل به هیچ وجه مورد قبول نیست که آدم انتقام زُرد صحرايي را از همسایه ضعیف که هیچ دخلی در قضیه دزدی ندارد بگیرد و اما شیوه دوم شیوه تفلسف یعنی فلسفه – بافی و استفاده از همان شیوه دکارت است.

او می گفت:

«فکر میکنم پس هستیم» و اینان بگویند:

«می گشیم پس هستیم» یعنی ما برای اثبات هستی خود می رویم و هدف های آسان انتخاب و سر شان را زیر بال شان می کنیم که زن؛ پدر؛ مادر و فرزندان شان برگشته شان داد و فریاد کنند و خواب شیرین شبها بر آنان حرام گردد و داعش بگویند و تن های شان از هیبت نام ما به لرزه بیفتند.»

اما عاقبت چه میشود؟

عملی که به صورت متوالی تکرار شد به عادت و طبیعت ثانوی بدل میشود و داعشیان در میان خود به جان همدیگر می افتند و بالاخره این همه خون ناحق گریبان شان را میگیرد و وجدان های ملامت جرم خود را به کار فرما نسبت میدهند و زیردستان آلوده به معجون گشتار بالا دستان خود را می گشند. هدف دین و آفرینش خود را گم می کنند. هدف خدا از آفرینش دین و عقل آسایش مادی و معنوی است تا انسان فارغ از جبر و اکراه به اخلاق الله متصف گردد و راه عروج به سوی حقیقت مطلق را در پیش گیرد.

اگر اینان این همه مردم را به خاطر خدا (ج) و دین او می گشند فکر می کنم این حکایت کلیله و دمنه برای شان درسی پُر از عبرت بدهد:

می گویند دریک بیشه پُر از آب و علف سه گاو نیرومند زندگی داشتند و آن بیشه چراگاه و آبشخور شان بود و سلطان جنگل که شیر باشد هوای خوردن گاو را داشت و هر شامگاه به سوی بیشه میدید و در خیال دندان برگوشت لذیذ هر سه گاو فرو می بُرد. روباه مکار که تمایل سلطان جنگل را برای شکار گاو دید و فهمید که از خوان کرم سلطان سهمی به او نیز میرسد خدمت سلطان عرض کرد که میتواند در میان گاو نفاق بیندازد و آن سه گاو را یک به یک در چنگ سلطان خرد کند.

سلطان همین را می خواست. روباه دست به کار شد و آهنگ نفاق را به گوش گاو سفید خواند و گفت: «ببین خدا ترا مانند شیرت سپید آفرید و بر دیگران برتری داد. این گاو سیاه لعنتی برضد تو ساخته است و می خواهد ترا به چنگ شیر بیندازد تا این بیشه سبز و خرم تنها برای او و گاو ابلق که سیاهی در جلدش بیش از سپیدی است باقی بماند»

گاو سفید که سخت از همراهان خود ترسیده بود چاره کار را از روباه مکار جست و روباه که زمینه را مساعد یافت او را اطمینان داد که چاره کار را به نفع او می کند و از نزد او پیش گاو ابلق رفت و گاو سیاه را کافر چار کتاب

ساخت و خلاصه هر دو گاو پذیرفتند که وقتی سلطان جنگل بر گاو سیاه حمله کند آن دو با شاخ های نیرومند از گاو سیاه دفاع نمی کنند. بدین ترتیب بار نخست شیر بر گاو سیاه حمله بُرد و دندان بر گوشت لذیذ گاو سیاه فرو بُرد. باز رویه دست به کار شد و گوش گاو سفید را از بدگویی نسبت به گاو ابلق پُر کرد تا شیر او را هم از پا افگند و به آرزوی خود رسید و طبعاً گاو سفید خود را بی یار و بی یاور و تنها ساخت و نتیجه نهایی نیز به نفع شیر پایان یافت. این حکایت عبرت آموز را خوب به یاد داشته باشید که اگر زور تان به دشمن نیرومند نمی رسد علاج در گشتن عناصر ضعیف نیست.

مگر شما مشرکان قریش استید که مسلمانان مکه را با ظلم خود به مهاجرت به نجاشی پادشاه حبشه مجبور ساختند که کم از کم مشرک نبود و به خدای واحد و یگانه اعتقاد داشت؟

اگر شما حکومتی را که بر دیار تان مستولی است دست نشانده و نا مسلمان میدانید شما با گشتن مردم بیگناه آن مردم را خود به سوی دیگران میرانید که مردم با سلطان کافر می مانند ولی با ظالم و ستمگر نمی مانند.

فاعتبروا یا اولی الابصار. ۱۲ اپریل ۲۰۱۷ برمنگهم نگارگر



#### تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که سروده ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، میتوانند با اجرای "کلیک"ی بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.



می کشند پس هستند

isak\_nagargar\_me\_koshand\_pas\_hastand.pdf